

استاد بگذارید سره بنویسیم!

درد دلی به جای پاسخ به پیشگاه استاد گرامی، دکتر حسن انوری و سخنانش زیر نام «زبان معیار و فرهنگ درست نویسی» که در شصتمین شماره‌ی ماهنامه‌ی ارجمند بخارا آمده است و آن نیز بازنویسی سخنرانی ایشان است در «اجلاس سالانه‌ی انتشارات سخن» اسفند ماه/ ۱۳۸۵

«... و زبان پارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی، که آن معانی ولطایف که در پارسی در آمده است درتازی در نیامده است...» (۱)

شمس تبریزی

الف: این درست است که زبان، چه بخواهیم و چه نخواهیم به گونه‌ی شتابنده دگرگونی خود را دنبال خواهد کرد و پیوسته گروه‌گروه واژه‌ها با گذشت زمان، پیر، ناکار آمد و یا ناخوشایند در پیکره یا آوا، اندکانک نخست از زبان گفتاری، سپس از زبان نوشتاری بیرون می‌روند و به فراموشی سپرده می‌شوند. پیر شده‌اش، چرخشت؛ ناکار آمدش، یک شاهی و ده شاهی؛ ناخوشایندش در آوا، انباز= شریک، است که امروزه از زبان بیرون رفته و تنها در فرهنگها، نوشته‌های گذشته و سروده‌های این و آن، دور و نزدیک آنها را می‌توان یافت. اگر هم در نوشتاری بیاید- مانند همین که می‌خوانید- تنها برای نشان دادن نمونه و خواست ویژه‌ی نویسنده یا سراینده است زیرا دیگر نیازی به آنها نیست و کاربردی دیگری هم ندارند، همتر از واژه‌ی «چرم» نیستند که از زمان فارسی باستان تا امروز بر جای مانده و کاربرد هم داشته باشد! به هر روی این یک ساختار پذیرفته شده است. جز که این ساختار به گفته‌ی مردم کوچه و بازار- دلخواهی نیست!- کار، کار زمانه و دگرگونیهای آن است. نه برنامه‌ریزی امروز و فردای ما و من! تازه این هم دستاویزی نمی‌تواند باشد که ما، درها را باز کنیم و بگذاریم بی‌پروا هر چه واژه‌ی بیگانه است، بر دوش و تارک زبان بی‌گناه و بی‌پناه فارسی بنشینند و سواری بگیرند!

با درود بسیار، به پیروی از کار دلپذیر زبان شناس ارجمند دکتر محمد رضا باطنی، من نیز از پیشگاه استاد گرامی دکتر حسن انوری، خواهش می‌کنم: «استاد، بگذارید سره بنویسیم!» زیرا همان‌گونه که در آن سخنرانی آمده «زبان در حال تحول است. پیوسته گروهی از کلمات از زبان بیرون می‌روند و به بوت‌ه فراموشی سپرده می‌شوند و گروهی از کلمات جدید در زبان ظاهر می‌شوند.» و سپس افزوده شده: «این دگرگونی نخست به صورت غلط ظاهر می‌شود، سپس تبدیل به غلط مصطلح می‌گردد. غلط مصطلح که فراگیر شد و به زبان اهل کتاب و ادب سرایت کرد، جای صحیح را می‌گیرد و صورت سابق را از میدان، به در می‌کند.»

استاد گرامی، چون من نوشتار زبان شناس ارجمند دکتر باطنی را ندیده‌ام، نمی‌دانم که این دو تکه‌ی که در سخنرانی خود آورده‌اید و من نیز به همان گونه در بالا نوشته‌ام، از زبان ایشان است یا خود شما؟ سخنی نیست اگر از ایشان هم باشد، بی‌گمان شما هم همین دیدگاه را داشته‌اید یا پذیرفته‌اید که آن را با دیدی مهر آمیز در سخنرانی یا نوشتار خود بازگو کرده‌اید!... به هر روی از زبان هر که باشد، نیاز به آن است که به کوتاهی درباره‌اش یادآوری‌هایی

ما هم شادمان از آن که با دارایی همسایه دارا شده‌ایم! اگر باختریان می‌روند از زبانهای فراموش شده‌یی همچون گِریگ باستان، لاتین و ... بهره می‌گیرند برای آن است که خودشان زمینه‌اش را ندارند و ناچارند این کار را بکنند. ما چرا باید آن واژه‌های دور افتاده و فراموش شده‌یی را که خودشان هم برای شناخت آنها باید در فرهنگها به دنبالشان بگردند و یا بگفته‌ی شما استادان، آن واژه‌های «به بوتۀ فراموشی سپرده شده»ی بیگانه را باید نشخوار کنیم و در نوشته‌های خود به کار گیریم؟ اگر به راستی نیاز داریم، بگردیم در زبان خودمان چه امروزین و چه کهن و برابرش را پیدا کنیم!

ب: بخش دوم، به میدان آمدن واژه‌های به گفته‌ی شما «غلط» است. این هم درست است، هم اکنون بسیاری از این گونه واژه‌ها را در هر زبانی می‌توان یافت که اندک‌اندک جا افتاده و در سینه‌ی آن زبانها جای گرفته و همه هم آنها را به کار می‌برند. در این جا پرسش من این است: اگر چنین است شما چرا تنها از فارسی نویسی یا سره نویسی دل نگرانید؟! شما که می‌توانید «غلط» را نادیده بگیرید و بپذیرید، چرا از درست هراسانید و برآشفته می‌شوید؟ چه چیز در این کار، شما را نگران می‌کند؟ چرا سفره‌ی دلتان را رک و راست پیش همه باز نمی‌کنید که کار آسانتر شود؟ نکند شما دلتان می‌خواهد همین «شندره» زبان را هم داریم از دست بدهیم و بنشینیم پای - به پیشنهاد فرهنگستان - رایانه (۲) که دیر زمانی است جا افتاده - و با هم - چت chat - کنیم؟! از آن گذشته اگر زبان و زمان، خودشان کار خودشان را به خوبی می‌دانند و به آرامی واژه‌های کهنه و به درد نخور را از زبان، بیرون می‌کنند، شما چرا به دلتان ترس راه داده‌اید و این ناسزاها را به کسانی که فارسی می‌نویسند می‌دهید؟ این کار را نکنید! اگر آنچه شما می‌فرمایید همه‌اش درست باشد چه جای نگرانی است؟ سره نویسی هم به همان آسانی مانند واژه‌های نادرست و به درد نخور دست از سر زبان پارسی، که دارد می‌رود پاره سی (سی پاره) شود بر خواهد داشت. و واژه‌های «غلط» و به درد نخور جایشان را خواهند گرفت. فردوسی استاد بزرگ توس در همان هزار و اندی سال پیش با زبانی ساده فرمود:

زدهقان و از ترک و از تازیان

نژادی [زبانی] (۳) پدید آید اندرمیان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

سخن‌ها سراسر به بازی بود!

استاد گرامی: زبان فارسی هم، اکنون دارد همین راه را می‌رود. راست و پوست کنده، شده است داستان «از هر کشور ترانه‌یی» شما که خودتان زبان فرانسوی را به این خوبی می‌دانید و آن جا را هم به همان خوبی می‌شناسید، پس چرا این سخنان را به فارسی نویسان می‌گویید؟ اگر فرهنگستان فرانسه آن هم با آن همه «تعصب» - این واژه‌ی شما در آن کشور به خوبی کاربرد دارد - بخواهد واژه‌یی را که ندارد از کشور دیگری وام بگیرد، شما بگویید چه می‌کند؟ شما چرا راه آنها را نمی‌روید؟ آنها نمی‌روند برای کاری را که در آن دستی نداشته‌اند، واژه‌های بیگانه را بگذارند. به جای واژه‌ی computer انگلیسی informatique می‌گذارند که بهتر هم هست. یا انگلیسی‌ها و یا هر جای دیگر ... واژه‌ها - اگر درست بخواهیم آن را باز کنیم - هر یک همانند یک گردشگر که می‌خواهد به کشور دیگری برود، باید هم گذرنامه داشته باشد و هم پشتوانه‌های دیگر! دزد و آدم کش نباشد! نه تنها نباید سر بار مردم آن کشور شود که سود هم باید به آنها برساند. ما ایرانیها با داشتن استادان ارجمندی چون شما کی چنین راهکارهایی را پیشنهاد داشته‌ایم؟ تنها کاری که یاد گرفته‌ایم سنگ اندازی و تاختن به دیگران است. آن هم تاختن به کسانی که با خود و از دل و جان پیمان بسته‌اند - بی‌هیچ در خواست و چشم داشت به دانسته‌های دیگران - و گفته‌اند که: «اگر کسی به یاد زبان فارسی و ایران نیست، دست کم خودمان که هستیم!». استاد گرانمایه، سخنرانی شما تا آن جایی که در این زمینه‌ها نبود، بسیار هم خوب بود و آگاهانه پیش می‌رفت. نمی‌دانم یکباره چه شد که یاد ترکستان و ... بگذریم.

بزرگوار گرامی، ما امروز در زمانی زندگی می‌کنیم که به هیچ روی نمی‌توانیم کسی را برای کاری که می‌کند سرزنش کنیم و یا او را از کاری که آینده‌اش را خودمان هم به درستی نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم باز داریم یا از او خرده بگیریم و نیز نمی‌باید که سنگی باشیم در راه دیدگاههایی که پسند ما نیست! این یک نهاد پذیرفته شده و روشن است که، یک چیز روزگاری درست و پسندیده است و روزگاری دیگر همان چیز ناپسند و نادرست. این سخن چنانچه بی‌گمان همه به خوبی می‌دانند پهنه‌ی گسترده‌یی را هم در بر می‌گیرد. یک روز می‌گفتند: همه‌ی مردان باید کلاه داشته باشند و گرنه چنین است و چنان است و رگهای گردنشان هم باد می‌کرد و روزگاری دیگر همچون امروز، هرکس می‌خواهد کلاه می‌گذارد و هر کس می‌خواهد کلاه بر می‌دارد! (۴) روزی می‌گفتند: «افعی به زمرد نگرد کور شود» روز دیگر بیرونی

در خانه و گرما به چرک از تن می زداید
 دچار «تعصب نژادی» یا به «راه کعبه از
 ترکستان» رفته است؟ از آن گذشته اگر
 برنامه‌ی زمانه این بود که همه مانند هم
 و یکسان - چه در کار و چه در اندیشه
 و رفتار- باشند که جهان پاک از جنیش
 و زیبایی می‌افتاد و جایی می‌شد پر از
 خستگی و بیهودگی! همین گونه‌گونی و
 زیر و بمهاست که زیباییها را می‌آفریند
 و پایه‌های پیشرفت را استوار می‌کند.
 بهتر است کوشش کنیم که از خودمان
 رونوشت بر نداریم. بگذاریم هر کس
 همانی که هست باشد. نه مانند من یا
 شما!



با آزمایشهایی که کرد فریاد برآورد
 و نوشت که: نه این درست نیست. مگر
 سوزنی از زمرد بسازیم و در چشم افعی
 فرو کنیم تا کور شود! از این دست گفته‌ها
 و نمونه‌ها، شما خودتان بهترش را هم به
 یاد دارید. از آن گذشته هر چیز چنانچه
 نادرست هم باشد، خودش راهنمایی
 است برای درستش! نگرانی ندارد. زیرا
 هر اندیشه، اندیشه‌های دیگری را نیز
 به دنبال خود می‌آورد. شما چگونه
 می‌توانید به این روشنی و آوایی چنین
 بلند از «آفت» و «تهدید» و «تعصب نژادی»
 سخن بگویید. درست در همین جاست
 که با فروتنی بسیار می‌گویم: آنهایی که

پیشنهاد من به شما این است که: خواهش می‌کنم سنگ
 به راه مردم نیندازید. به راستی که «تعصب» بد چیزی است!
 بهتر این است که راه خودتان را بروید. همان گونه که
 تا کنون رفته‌اید و کارهای ارزنده‌ی هم داشته‌اید بگذارید
 دیگران هم راه خودشان را بروند. اگر بد است / بگذار تا
 بیفتد و بیند سزای خویش / شما کاری به کار آنها نداشته
 باشید. زمانه خودش به خوبی راه چاره را می‌داند و
 می‌شناسد و به خوبی هم در می‌یابد که کدام یک را باید
 برگزیند و کدام یک را باید از بیخ و بن برکند و به بوت‌ی
 فراموشی سپارد. به زبان ساده‌تر این زمانه است که به داد
 خواهد نشست و سخن پایان را خواهد گفت. چنانکه تا امروز
 نیز چنین کرده است.

فرموده‌اید، گفته‌ها و روش شما را هم در بر می‌گیرد. پس
 شما هم چنانچه گفته‌اید «تعصب» دارید! ناچار از پیشنهاد
 شما سر بر می‌تابم و به شوخی می‌گویم: اگر خدای ناکرده،
 این سخنرانی شما درباره‌ی سره نویسی و ناسزاهایی که
 داده‌اید؛ در زمان فردوسی انجام شده بود و به گوش آن
 استاد بزرگ توس می‌رسید و او هم می‌پذیرفت شاید از
 بیخ و بن سرودن شاهنامه، این بزرگ نامه‌ی همه‌ی زمانها
 را کنار می‌گذاشت و به پایان نمی‌رساند. آن هم با تیغهای
 برنده‌ی همچون «زبان خالص مانند نژاد خالص از تعصب
 سر چشمه می‌گیرد» و یا «می‌خواهند از راه ترکستان به
 کعبه برسند». بگذریم از بیرونی و سینا که واژه‌های فارسی
 را به جای واژه‌های دیگر پیشنهاد می‌کردند و... و...

دستتان را از دور می‌فشارم
 احمد وکیلی

استاد گرامی. اگر کسی پیش پزشک می‌رود که زگیلهای
 دستش یا جوشهای زشت چهره‌اش را درمان و پاک کند یا

پانوشتها

- ۱- بازنویسی از «مقالات شمس تبریزی» به کوشش «احمد خوش نویس (عماد) و «مؤسسه مطبوعاتی عطایی» رویه‌ی ۲۸۶ سال ۱۳۴۹
- ۲- با نگاه به پهنه و گستره‌ی واژه‌ی رایانه و درون مایه‌ی روشن آن باید گفت: بسیار رساتر و باریک بینانه تراست از واژه‌ی Computer که درون مایه‌ی راستین آن به فارسی مردمی برابر با واژه‌ی «ماشین حساب» است.
- ۳- این واژه را برای آن بر این سروده‌ی والا افزوده‌ام که اگر چنانچه زبان فارسی رها شود به همان روز خواهد افتاد و به همین درد هم دچار خواهد شد!
- ۴- برداشت هر کس هر چه باشد به جای خودش. من تنها می‌خواستم سروده‌ی پروین اعتصامی را به یاد بیاورم که گفت: «...گفت در سر عقل باید بی‌کلاهی عار نیست!...»